



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ (۱۱) كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (۱۲) وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ (۱۳) إِنْ كُلِّ إِلَّا كَذَبَ الرُّسُلُ فَحَقَّ عِقَابِ (۱۴) وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ (۱۵) وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْعًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ (۱۶) اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۱۷)﴾

مهندسی فرهنگی انسان و جهان و روابط میان این دو توسط قرآن

سوره مبارکه «ص» همان طور که ملاحظه فرمودید، چون در مکه نازل شد و سور مکی هم قبل از سور مدنی نازل شدند و هم فضای جاهلیت شرک آلود در حقیقت اقتضای مهندسی فرهنگی داشت تا اینکه انسان را خوب تبیین کند، جهان را خوب تبیین کند و رابطه انسان و جهان را خوب تبیین کند، قرآن کریم انسان را به خوبی معرفی کرد. در حوزه ها و دانشگاه ها وقتی می خواهند انسان را معرفی کنند با حدّ تام معرفی می کنند؛ حدّ که ماهیت شیء است غیر از مفهوم است. مستحضرید که مفهوم «لابشرط» و رهاست، با «مخالف» خود نمی سازد؛ ولی با «مختلف» خود می سازد، اما ماهیت در مدار بسته است؛ از طرف عموم به جنس منتهی می شود و از طرف خصوص به فصل منتهی می شود که این را می گویند حدّ تام؛ لذا ماهیت چیزی نه تنها با «مخالف» جمع نمی شود با «مختلف» هم جمع نمی شود؛ یعنی نه تنها بین نور و ظلمت يك جا جمع نمی شود، اگر اینها عمل «ماهوی» باشند هم بین دو چیزی که «مختلف» هستند نه «مخالف» و «مضاد» و «مقابل» باز هم جمع نمی شوند، چون مرز هر کدام از اینها بسته است، این

خاصیت ماهیت است؛ اما مفهوم چون حد ندارد و مرزبندی نیست با مخالف و مقابل خود جمع نمی‌شود؛ ولی با «مختلف» جمع می‌شود، چندین مفهوم بر يك شیء ممکن است که صادق باشند؛ مفهوم «علیم»، «قدیر»، «قابض»، «باسط»، این هزار اسم^۱ همه آنها مفهوم هستند و با اینکه مختلف می‌باشند، مخالف هم نیستند؛ ولی بر يك شیء صادق هستند. قرآن کریم کار را از مفهوم و ماهیت گرفته، به عینیت برده است و مگر «بالعرض» کاری با مسائل مفهومی و «ماهوی» ندارد؛ حقیقت شیء را تبیین می‌کند، این روش قرآن کریم است.

تبیین حقیقت انسان و بیان محدوده او

درباره انسان، محدوده او را از لحاظ درون مرزبندی کرده است؛ محدوده او را از نظر برون مرزی مشخص کرد و گفت انسان این است، اگر از این محدوده بیرون رفت ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۲ این تحقیر و سب و لعن نیست، این تحقیق است؛ می‌فرماید اگر کسی از این محدوده درون مرزی انسان را که ما گفتیم بیرون رفت و از محدوده برون مرزی انسان را که ما تبیین کردیم بیرون رفت، این واقعاً حیوان است؛ نه اینکه بخواهد بد بگوید، می‌فرماید سه راه دارد: یا چشم باطن پیدا کن؛ نظیر صحنه عرفات که وجود مبارك امام سجاد^۳ و امام باقر^۴ (سلام الله علیهما) آن صحنه‌ها را به اصحابشان نشان دادند، درون افراد را هم‌اکنون بین یا به حرف معصومان اکتفا کن که اینها می‌گویند واقعاً ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾ یا چند روز صبر کن که «عندالموت» باطن افراد برای شما روشن می‌شود. اینکه خدای سبحان می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ این سخن از تحقیر و اهانت و سب و اینها نیست بعد از این دو مرزبندی درونی و بیرونی فرمود اگر کسی از این محدوده‌ها بیرون رفت ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ سه راه دارد: یا خودتان ببینید یا حرف ائمه را بپذیرید یا چند روز صبر کنید تا «عندالموت» مشخص شود. راه‌های درون مرزی در نوبت‌های قبل مشخص شد، فرمود بالآخره انسان با فکر و اندیشه دارد زندگی می‌کند و

۱. المصباح (کفعمی)، ص ۲۴۷؛ دعای «جوشن کبیر».

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۹؛ «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَهُوَ وَقِفْ بِعَرَفَاتٍ لِلزُّهْرِيِّ كَمْ تَهْدُرُ هَاهُنَا مِنَ النَّاسِ قَالَ أَقْدَرُ أَرْبَعَةَ أَلْفِ أَلْفٍ وَخَمْسِمِائَةِ أَلْفٍ كُلُّهُمْ حُجَّاجٌ قَصَدُوا اللَّهَ بِأَمَالِهِمْ وَيَدْعُوهُ بِضَجِيجِ أَصْوَاتِهِمْ فَقَالَ لَهُ يَا زُهْرِيُّ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَأَقْلَّ الْحَجِيجِ...».

۴. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۶۱؛ «قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِلْبَاقِرِ (عليه السلام) مَا أَكْثَرَ الْحَجِيجَ وَأَعْظَمَ الضَّجِيجَ فَقَالَ بَلْ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَأَقْلَّ الْحَجِيجِ...».

انگیزه او را اندیشه او رهبری می‌کند، او در اندیشه اگر بخواهد چیزی را اثبات کند الاً و لابد باید برهانی باشد و چیزی را بخواهد سلب کند الاً و لابد باید برهانی باشد؛ هم ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۵ هم ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾^۶ چون تشخیص ندادند تکذیب کردند ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ این مرزها را بسته است؛ از نظر تابع و متبوع بودن هم در آیه سه و هشت سوره «حج» فرمود اگر تابع هستی محققانه تابع باش و اگر متبوع هستی محققانه متبوع باش که این تبعیت در بخش انگیزه - انگیزه یعنی عمل - و بخش عمل متحقق، در بخش علم محقق، این درون‌مرزی انسان است؛ اگر این چهار امر را که اضلاع چهارگانه درون‌مرزی اوست، در تابع بودن متحقق، در متبوع بودن متحقق، در اثبات محقق، در سلب محقق، برابر این چهار آیه این چهار حد را حفظ کرد، درون‌مرزی خود را حفظ کرد.

ارتباط با خدا لازمه حفظ حدود انسانیت

لازمه حفظ درون‌مرزی، حفظ آن برون‌مرزی است؛ فرمود چیزی در درون شما حلول کرده باشد - معاذ الله - یا با شما متحد باشد نیست؛ ولی تمام هویت شما به جایی بسته است و آن خداست؛ لذا ذات اقدس الهی درباره آفرینش انسان فرمود «نفخت فيه روحاً»، در بعضی موارد فرمود: ﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا﴾^۷ اما درباره حضرت آدم که «خلیفه الله» است فرمود: ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۸ و درباره انسان‌های دیگر هم فرمود: ﴿وَوَفَّخَ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۹ این «هاء» که ضمیر است و اضافه اشراقی را نشان می‌دهد، پیوند تکوینی برون‌مرزی انسان با خداست؛ اگر کسی این رابطه را قطع کرد و آن درون‌مرزی را نتوانست حفظ کند، چون اگر آن را حفظ می‌کرد این برون‌مرزی هم محفوظ بود، می‌شود ﴿كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ و راه اثبات آن هم سه مورد است که مشخص است؛ این ترسیم قرآن کریم است درباره انسان، پس اگر از حوزه و دانشگاه سؤال بکنی «الانسان ما هو؟» می‌گویند: «حيوان ناطق»؛ ولی

۵. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۶. سوره یونس، آیه ۳۹.

۷. سوره مریم، آیه ۱۷.

۸. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۹. سوره سجده، آیه ۹.

از قرآن سؤال کنی «الانسان ما هو؟» می‌گوید: «حیُّ متَّالِه»؛ کسی است که «لا یقول الا الحق، لا یدرک الا بالبرهان، لا یفتی الا بالبرهان، لا یکنون تابعاً الا بالبرهان، لا یکنون متبوعاً الا بالبرهان، لا یصدّق الا بالبرهان، لا یکذب الا بالبرهان» که اینها محدوده اوست و از برون مرزی هم این «هَاء» ﴿رُوحِه﴾ همه را به ذات اقدس الهی وصل کرده است.

در جریان خلافت الهی حضرت آدم که در سوره مبارکه «بقره»^{۱۰} بخش گذشت، در همین سوره مبارکه «ص» هم خواهد آمد که درباره وجود مبارک انسان کامل فرمود: ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ آیه ۷۲ به بعد سوره مبارکه «ص»؛ یعنی همین سوره محل بحث فرمود: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ و درباره انسان هم که از نسل حضرت آدم هستند در سوره مبارکه «سجده» آیه هشت به بعد گذشت که ﴿ثُمَّ جَعَلْ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾.^{۱۱} پس روح الهی را در انسان دمید. فعلی که به ذات اقدس الهی منسوب است، این فعل نه «مترَمَن» است و نه «متمکَن»؛ نه زمان دارد و نه زمین، اینکه در انموزج و سایر کتاب‌های ادبی در همان اوایل به طلاب می‌آموختند که «کان» منسوب به ذات اقدس الهی «منسلخ» از زمان است و فعل ماضی نیست همین است، وقتی گفتند: ﴿كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾^{۱۲} نه یعنی در گذشته، این ﴿کان﴾ دیگر زمان ندارد که در مقابل حال و مستقبل ماضی باشد؛ ﴿نَفَخَ﴾ خدای سبحان هم همین‌طور است، نه اینکه در گذشته خدا در انسان دمید، بلکه هر انسانی که به دنیا می‌آید و در هر لحظه‌ای که انسان به سر می‌برد از آن روح الهی برخوردار است که اگر آن گرفته شود او ﴿كَانَ لَكُمْ مِثْلُ النُّعْمِ﴾ بل هُم أَضَلُّ می‌شود، پس درون مرزی و برون مرزی انسان را قرآن کریم به خوبی تبیین کرده است.

۱۰. سوره بقره، آیه ۳۰: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾.

۱۱. سوره سجده، آیات ۸ و ۹.

۱۲. سوره احزاب، آیه ۲۷؛ سوره فتح، آیه ۲۱.

اگر در بخش پایانی سوره مبارکه «ذاریات» هم فرمود: ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^{۱۳} عبادت را وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مشخص کرده است؛ فرمود شما باید به مقام احسان برسید، از حضرت سؤال کردند احسان یعنی چه؟ فرمود برای دو امری که به صورت «مانعة الخلو» است که امکان اجتماع دارند: «الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^{۱۴} عبادت یا برای مشاهده حق است یا برای رسیدن به مقام مراقبت، یا انسان باید طرزی عبادت کند که معبود خود را ببیند یا اگر به آن مقام نرسید بیابد که معبود او، او را می بیند که دومی می شود «مراقبه»، اولی می شود «مشاهده» و طوباً به حال کسی که بین هر دو جمع کرده است، این معنای عبادت است. پس عبادتی که در بخش پایانی سوره «ذاریات» آمده است به این است که انسان - ان شاء الله - به مقام احسان برسد و آن این است که «احدى الحُسنيين» نصیب او شود؛ یا «شهادت» یا «مشاهده» یا «مراقبه».

فطرت و نبوت دو سرمایه حفظ انسانیت در برابر رهنی متکبران

این انسان با این خصوصیتی که ذات اقدس الهی در قرآن کریم تبیین کرد، از او توقعاتی هست. فرمود ما برای اینکه انسانیت او را از درون و پیوند برون مرزی او را از بیرون حفظ کنیم فطرت به او دادیم از درون، وحی و نبوت فرستادیم از بیرون که انسانیت او محفوظ بماند. دشمنان او که همان ابرقدرت‌ها، «مَلَأُ»، مستکبران و مُترَفان می باشند، کسانی هستند که این دین را به اسارت گرفتند. در قصص غالب انبیا سخن از حضور «مَلَأُ»^{۱۵} است؛ متمکنانی که برای سرکوب ره آورد دین از يك سو، کشاندن جامعه به طرف میل و هوس خود از سوی دیگر که قرآن از آنها به عنوان «مَلَأُ» یاد می کند. در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در همان عهدنامه مالک اشتر

۱۳. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۱۴. مجار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۶.

۱۵. سوره اعراف، آیات ۶۰ و ۶۶ و ۷۵ و ۸۸

فرمود یا مالک! «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَتُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا»؛^{۱۶} فرمود این دین یعنی قرآن و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اسیر بود، نه تنها در زمان وجود مبارک حضرت اسیر بود، در زمان انبیای قبلی هم اسیر بود؛ اینکه فرعون گفت: ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ﴾^{۱۷} همین است، اینکه سایر «مَلَأَ» در ملل و نحل همه سعی می‌کردند که مردم را به بهانه دین از ره‌آورد انبیا محروم کنند، همین است. فرمود: «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَتُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا» و من قیام کردم که دین را آزاد کنم از دست این «مَلَأَ» و «مُسْرِف» و «مُتَرَف» بگیرم، تو مواظب باش که مصر را با همین وضع اداره کنی و این‌جا در همین آیه محلّ بحث فرمود «مَلَأَ» آمدند و مزاحم حرف انبیا شدند و جلوی آنها را گرفتند، گفتند: ﴿وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ﴾؛^{۱۸} یعنی «آلهه» را به قداست پرستیدن مقصود ماست يك و او هم که مدعی توحید است يك هدف سیاسی دارد و می‌خواهد بر شما مسلط شود دو، هم مراد او پیروزی در این سیاست است و هم ما باید دینمان را حفظ کنیم که این ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ﴾ تنها بیان مراد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست و می‌تواند جامع هر دو مقصود باشد.

ذکر نام شش گروه از مقابله‌کنندگان با انبیا و شکست آنان

ذات اقدس الهی بعد از اینکه خطوط کلی را تبیین کرد، برای اینکه بفرماید این حرف‌ها قابل پیاده شدن هست، انبیای قبلی هم بودند، «مَلَأَ» قبلی هم بودند، درگیری داشتند و سرانجام حق بر باطل پیروز شد نام شش گروه را از يك سو می‌برد و نام نه گروه را از سوی دیگر، در آن شش گروهی که نامشان را می‌برد می‌فرماید: ﴿جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ﴾؛ خیلی از «جُنْد»‌ها، خیلی از احزاب و خیلی از گروه‌ها بودند که در برابر انبیا صف‌آرایی کردند؛ ولی شکست خوردند و نمونه‌اش این است که قبل از مشرکان و کفار حجاز، قوم «نوح» بودند

۱۶. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۱۷. سوره غافر، آیه ۲۶.

۱۸. سوره ص، آیه ۶.

يك، قوم «عاد» دو، «فرعون» سه، فرعون ﴿ذِي الْأَوْتَادِ﴾^{۱۹} که عده‌ای را به «وتد»؛ یعنی به میخ می‌کشید و میخ‌کوب می‌کرد و «ثود» چهار و قوم «لوط» پنج، و ششم اصحاب «أیکه» که قوم «شعیب» هستند. فرمود اینها احزابی بودند، قبایلی بودند، ملل و نحل خاصی داشتند که در برابر انبیا مقاومت کردند و همه آنها شکست خوردند ﴿أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ﴾، این احزابی که ما گفتیم ﴿مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ﴾ هزیمت و شکست بر اینها روا شد و محکوم شدند به شکست خوردن اینها هستند. سرّش این بود که همه اینها حرف‌های انبیا را تکذیب کردند ﴿إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَبَ الرُّسُلُ﴾.

علت «جمع» آوردن «رُسُل» با توجه به واحد بودن پیامبر هر قوم این ﴿إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَبَ الرُّسُلُ﴾ حرف‌های قبلی و بیانات آیات گذشته را تأیید می‌کند؛ فرمود همه اینها، همه انبیا را تکذیب کردند، با اینکه هرکدام از اینها بیش از يك پیامبر نداشتند. حرف يك پیامبر، حرف همه انبیاست و اگر ملّتی حرف پیامبری را رد کند، حرف همه انبیا را رد کرده است؛ اینکه درباره اصحاب «حِجْر» فرمود: ﴿لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ﴾^{۲۰} جمع محلاً به الف و لام آورد که فرمود اصحاب «حِجْر» - مردم آن منطقه حِجْر - حرف همه انبیا را تکذیب کردند، آنها بیش از يك پیامبر نداشتند و این‌جا هم می‌فرماید تك تك اینها حرف همه انبیا را تکذیب کردند ﴿إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَبَ﴾ كلّ واحد اینها ﴿الرُّسُلُ﴾ را تکذیب کردند؛ كلّ واحد از اینها که بیش از يك پیامبر نداشتند، چون حرف يك پیامبر، حرف همه انبیاست و انبیا آمدند هر کدامشان ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾^{۲۱} بودند و دیگری را تصدیق کردند، چون ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^{۲۲} چون انبیا مصدّق یکدیگر هستند و حرف‌های همه اینها یکی است، اگر قومی حرف پیامبری را تکذیب کند حرف همه انبیا را تکذیب کرده است ﴿إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَبَ الرُّسُلُ﴾.

۱۹. سوره فجر، آیه ۱۰.

۲۰. سوره حجر، آیه ۸۰.

۲۱. سوره بقره، آیه ۹۷.

۲۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

لذا ﴿فَحَقَّ عِقَابٌ﴾؛ یعنی «عقابی»، مستحقّ عِقَاب من شد و عقاب من بر او روا شد. اینهایی هم که الآن به سر می‌برند ﴿وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً﴾ يك تَشَرّ حالا يك سونامی، يك رعد، يك برق، يك زلزله، يك آسیب که ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾^{۲۳} يا ﴿فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾^{۲۴} يا ﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ﴾^{۲۵} ما همه اینها را جمع کردیم و در دریا ریختیم، این با يك تَشَرّ حل می‌شود، اینها فقط منتظر هستند که تَشَرّی بیاید؛ یعنی منتظر يك تَشَرّ باشند؛ در آن حال ﴿مَا لَهَا مِنْ فَوْاقٍ﴾؛ این ملت‌های منحرفی که تکذیب‌کننده انبیا هستند وقتی آن تَشَرّ الهی که حالا سیل است، زلزله است، ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾ است، ﴿كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نُحُلٍ خَاطِيَةٍ﴾^{۲۶} قرار دادیم و هر چه که هست، کسی اینها به اندازه «فَواق» هم مهلت نمی‌دهد؛ «فَواق» را می‌گویند کمترین فرصت است، «فَواق» اصطلاحی است برای ساربان‌های حجاز و مانند حجاز؛ اینها که شتر ماده را می‌دوشیدند، آن روز که وسایل دوشیدن نبود، این دست را می‌شستند و با دست شیر می‌دوشیدند؛ با این دست پستان این شتر را می‌گرفتند فشار می‌دادند و این شیر می‌آمد، وقتی فشار می‌دادند شیر می‌آمد و هنگامی که دوباره دست را باز می‌کردند تا این پستان را بگیرند، این فاصله باز و بسته شدن دست را «فَواق» می‌گویند، اینکه می‌گویند «فُواقُ نَاقَةٍ»^{۲۷} این است و در این بیش از يك ثانیه فرصت نیست، فرمود ما به اندازه «فُواقُ نَاقَةٍ» به اینها مهلت نمی‌دهیم. درباره برخی‌ها که می‌گویند به اندازه «فُواقُ نَاقَةٍ» مهلت ندارند یعنی همین، قبض و بسط دست برای دوشیدن پستان شتر شیرده که این را «فَواق» می‌گویند، فرمود به اندازه «فُواقُ نَاقَةٍ» اینها مهلت ندارند، چون ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾^{۲۸}.

۲۳. سوره حاقه، آیه ۷.

۲۴. سوره قصص، آیه ۸۱.

۲۵. سوره قصص، آیه ۴۰؛ سوره ذاریات، آیه ۴۰.

۲۶. سوره حاقه، آیه ۷.

۲۷. تاج العروس، ج ۱۳، ص ۴۱۲؛ «فُواقُ نَاقَةٍ» و هو قدر ما بین الحلبتين من الراحة، تضم فائوه و تفتح.

۲۸. سوره اعراف، آیه ۳۴.

حکمت امر الهی به صبر در برابر تقاضای تعجیل در عذاب قوم نوح

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ﴾، اینها حرف‌هایی است که به نوح (سلام الله علیه) یا به انبیای دیگر می‌زدند؛ به نوح می‌گفتند یا نوح! ما را خیلی تهدیدی کردی ﴿أَجِئْنَا لِنَتَأَفِكَنا عَنْ آلِهَتِنَا فَأَتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾؛^{۲۹} اگر راست می‌گویی آن عذاب‌هایی که وعده دادی، وعید می‌دهی بیاور، ﴿عَجِّلْ لَنَا﴾ تلاش و کوشش کردی، تهدید کردی؛ می‌گفتند: ﴿قِطَّنَا﴾، «قِطَّ» یعنی سهم، سهمیه عذاب ما را اگر راست می‌گویی زودتر بده، چون باور نداشتند که عذاب الهی وقتی بیاید ﴿مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ﴾ است و به حیات همه اینها خاتمه می‌دهد، اینها می‌گفتند: ﴿رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ﴾.

ذات اقدس الهی به رسول خودش فرمود صبر کن! بالأخره این حجت الهی باید بالغ شود و به همه باید برسد؛ راه توبه را هم که ما به آسانی نبستیم، راه توبه هم باز است. اگر راه و درب توبه را عمداً به سوی خدوشان بستند، این راه را هم گل‌آلود کردند که قابل رفت و آمد نباشد و صدّ طریق کردند، وقتی حجت الهی به آن بلاغ کامل رسید، آن وقت عذاب الهی می‌آید ﴿اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ﴾.

آغاز نام‌نهی پیامبر و تعریف بعضی از آنها به صاحب ید

از همین‌جا داستان‌نهی پیامبر را در برابر آن شش پیامبر یا شش قصه بازگو می‌کند، فرمود: ﴿وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ﴾ که این داوود ﴿ذَا الْأَيْدِ﴾ است. درباره حضرت ابراهیم، درباره اسحاق، درباره اسماعیل و همچنین درباره داوود دارد که اینها دارای دست می‌باشند ﴿أُولَى الْأَيْدِ وَالْأَبْصَارِ﴾،^{۳۰} وقتی از حضرت ابراهیم می‌خواهد تعریف کند می‌گوید ابراهیم دست دارد، اسحاق دست دارد، اسماعیل دست دارد ﴿أُولَى الْأَيْدِ وَالْأَبْصَارِ﴾؛ معلوم می‌شود اگر کسی با دست و چشم و گوش کار مثبت نکند این شخص بی‌دست و بی‌چشم است؛ فرمود اینها چشم ندارند، اینها بصیر نیستند و اینها سمیع نیستند. اگر کسی تبر گرفت و بت‌شکنی کرد یا قلم گرفت و اوهام و خرافات را در هم

۲۹. سوره احقاف، آیه ۲۲.

۳۰. سوره ص، آیه ۴۵.

شکست، جلوی تبلیغات باطل را گرفت، جلوی اندیشه‌های زهرآلود دیگران را گرفت، با بنان خود، با بیان خود جلوی تبلیغات سوء را گرفت، او دارای زبان است، دارای چشم است، دارای گوش است و دارای دست است، وگرنه افراد عادی هم این دست و چشم و پا را دارند؛ ولی بهترین تعریفی که خدا از ابراهیم و اسحاق و اسماعیل (سلام الله علیهم) می‌کند این است که می‌فرماید اینها دارای دست هستند ﴿أُولَى الْأَيْدِى وَ الْأَبْصَارِ﴾، از داوود (سلام الله علیه) هم وقتی بخواهد تعریف کند می‌گوید این ﴿ذَا الْأَيْدِى﴾ است، هم دست خوب دارد که ﴿قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾^{۳۱} و هم مورد تأیید ماست، قدرت ماست، قوّت ماست که نصیب او شده، رهبری انقلاب را به خوبی اداره کرده، جامعه را خوب به سمت حق هدایت کرده و مانند آن که این طلیعه قصص نه‌گانه‌ای است که در پیش است.

دلالت نداشتن اطلاق «کذاب» بر دروغ‌پیشه بودن

اما بعضی از سؤالاتی که مربوط به بحث دیروز بود اشاره می‌شود. اگر يك وقت به کسی گفتند «کذاب» ممکن است خود آن شخص این حرف را تقیّئاً گفته باشد؛ ولی اطلاق کلمه «کذاب» بر يك شخص صحیح نیست، زیرا ممکن است که او معذور باشد و بر اساس تقیّه گفته باشد، لازم نیست که این «کذاب» صیغه مبالغه باشد، لازم نیست که این کذاب صیغه حرفه‌ای و پیشه باشد، کسی زیاد دروغ بگوید و پُردروغ باشد این لازم نیست، اگر يك دروغ مهم هم بگوید به او «افّاك» و «کذاب» می‌گویند؛ حالا ممکن است دیگران ندانند که این شخص تقیّئاً چنین گفته، چه اینکه درباره «جعفر کذاب» چنین حرفی مطرح کردند؛ سخن در این نیست که او آدم بدی بود یا آدم خوبی بود، سخن در این است که اطلاق کلمه «کذاب» بر انسان به این معنا نیست که او زیاد دروغ گفته، پیشه و حرفه او دروغ‌گویی است، اگر او سابقه دروغ هم ندارد، اما يك دروغ مهم مطرح کرده است به همین مناسبت، مصحّح و مجوّز اطلاق هست.

عدم تلازم تکامل علمی با استعداد و استحقاق ماده

مطلب دیگر اینکه تکامل انسان در دنیا معروف است که باید به استعداد باشد، اما بسیاری از موارد تکامل علمی است نه تکامل عملی؛ در تکامل علمی سخن از استعداد و استحقاق ماده و مانند آن نیست. همه ما کم و بیش مشاهده کردیم یا شنیدیم که برخی‌ها در عالم رؤیا مطالب علمی برایشان کشف می‌شود، در خواب که بدن مادی در بستر افتاده است و انسان با بدن مثالی دارد علم می‌گیرد؛ در آن‌جا سخن از استعداد، کسب فیض از لحاظ مادی، خروج از قوه به ماده و فعلیت نیست، ممکن است درباره «نوم» گفته شود بالأخره انسانی که خوابیده است بدن دارد و ارتباط او با بدن مادی به طور کامل منقطع نشده و آن مطالب علمی که در رؤیا کشف می‌شود از سنخ استعداد است؛ ولی در برزخ چطور؟! در برزخ که انسان این بدن مادی را کلاً رها کرده است و وارد برزخ شده است، خیلی از مطالب برایش کشف می‌شود؛ در «ساهره» قیامت این‌طور است، در معاد این‌طور است و در بخش‌های مهمی اصلاً سخن از ماده و مانند ماده نیست، گاهی ممکن است که تکامل‌های علمی از سنخ خروج از بطون و ظهور باشد و نه خروج از قوه به فعل، خیلی از چیزهاست که در باطن است و در نشئه‌ای ظاهر می‌شود؛ طلوع از باطن به ظاهر غیر از خروج از قوه به فعل است، در برزخ و در «ساهره» قیامت این‌طور است؛ ولی بالأخره عمل این‌طور نیست که کسی بعد از قیامت کاری کند که به وسیله این کار، گناهی از گناهان او بخشوده شود یا درجه‌ای بر درجات او افزوده شود.

عدم ارتباط عصمت فرشتگان با شریعت داشتن آنها

در جریان عصمت اگر گفتند فلان فرشته معصوم است یا فلان گروه معصوم هستند، معنایش این نیست که شریعتی هست و اینها گناه نمی‌کنند؛ نظیر اینکه درباره ائمه (علیهم السلام) است که اینها معصوم می‌باشند؛ یعنی شریعتی هست و اینها معصوم هستند. در جریان قیامت مخصوصاً در جریان دوزخ که در سوره مبارکه «تحریم» آیه شش مشخص شد و چنین بود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ که ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ﴾ معنایش این نیست که آن‌جا شریعتی هست؛ ولی اینها معصوم

هستند، آن‌جا که شریعتی در کار نیست؛ گفته شد ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ﴾؛ یعنی خطایی نمی‌کنند، عمداً بیراهه نمی‌روند، بر خلاف دستور عمل نمی‌کنند، ظلمی از آنها صادر نمی‌شود و مانند آن. غرض آن است که اگر در فضایی سخن از عصمت مطرح شد معنایش این نیست که در کنارش شریعتی هست تا ما بگوییم اگر معصوم نبودند معلوم می‌شود شریعت هست، اگر عصمت بودند معلوم می‌شود شریعت هست.

تناقض نداشتن عصیان فطرس بر فرض اثبات با عصمت فرشتگان

مطلب بعدی آن است که در خیلی از موارد این دعای سوم شعبان مطرح است که «عَاذَ فُطْرُسُ»^{۳۲} به مهد وجود مبارك سيد الشهداء (صلوات الله و سلامه عليه)، هر سال این شبهه مطرح است که آن فرشته چگونه معصیت کرده است؟ مستحضرید که در دعای سوم شعبان سخن از فرشته نیست سخن از «فُطْرُس» است که يك نام رومی است، حالا این فرشته بود یا نبود در بعضی از روایات هست، اما در دعای سوم شعبان سخن از فرشته بودن نیست؛ ولی اگر روایتی بود دلالت می‌کرد که فرشته‌ای معصیت کرد، این با هیچ چیزی مخالف نیست؛ نه با عقل مخالف است و نه با نقل مخالف است. عقل می‌گوید آن موجودات مجرد تام که وحی الهی می‌آورند، مدبرّات امر هستند، بر قلب مقدس پیغمبر نازل می‌شوند، امور بهشت را، امور جهنم را، امور سماوات را به اذن خدا اداره می‌کنند، بلکه اینها معصوم هستند؛ اما «ملائكة الأرض» که طبق بیان امام سجاد (سلام الله علیه) هر قطره بارانی که می‌آید فرشته‌ای آن را می‌آورد،^{۳۳} ما چه برهانی بر عصمت این‌گونه از ملائکه داریم؟ اگر گفتیم معصوم هستند معنایش این نیست که شریعتی هست که نشانه آن آیه شش و هفت سوره «تحریم» است، اگر گفتیم معصوم نیستند باز معلوم نیست که شریعتی در کار هست؛ غرض این است که گاهی ممکن است اشتباه کنند و گاهی خطا داشته باشند، اگر موجودی ثابت شود که موجود مجرد عقلی است، بلکه آن‌جا عصیان راه ندارد؛ اما اگر ثابت نشد که فلان فرشته بدن ندارد، روح مجرد محض است و بدن لطیف ندارد، اگر ثابت نشد و اگر روایتی وارد شد، اگر روایت «صحیح‌السند» بود که

۳۲. مصباح‌المتجهّد، ج ۲، ص ۸۲۷.

۳۳. الصحيفة السجادية، دعای سوم؛ «وَالَّذِي بِصَوْتِ زَجَرِهِ يَسْمَعُ زَجْلُ الرُّعُودِ وَإِذَا سَبَحَتْ بِحَقِيقَةِ السَّحَابِ اتَّمَعَتْ صَوَائِقُ الْبُرُوقِ وَ مُشِيعِي النَّارِ وَالْبَرَكِ وَالْهَاطِلِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ».

همان را آدم قبول می‌کند، اگر «صحيح السند» نبود که مشکل سندی دارد؛ غرض این است که اگر چنین روایتی وارد شد ما دلیلی بر خلاف نداریم تا بگوییم این روایت با ادله عقلی سازگار است یا با ادله عقلی سازگار نیست، این روایت اگر معتبر باشد انسان ظاهرش را اخذ می‌کند.

پرسش: ملائکه‌ای که مثلاً با باران می‌آید اگر اینها هم خطا کنند که نظام عالم به هم می‌ریزد.

پاسخ: نه، کسانی هستند که خطای اینها را تنظیم می‌کنند، چون تحت تدبیر ﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴾^{۳۴} و ﴿مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ﴾^{۳۵} فرشتگانی هستند که مطاع می‌باشند و اینها که مطیع‌اند تحت رهبری آنها هستند و آن مطاع‌ها خطاهای اینها را تنظیم می‌کنند. دلیلی نداریم که اگر يك قطره بارانی بی‌جا رفته نظام به هم بخورد، این طور نیست که اینها همین طور رها باشند؛ این فرشته‌ها همان طوری که فرشته‌های «وحی»، فرشته‌های «احیاء»، فرشته‌های «اماته»، فرشته‌های «اقتصاد» و «کیل» که اینها يك عده مطیع هستند، يك عده مطاع که رهبری آنها را در مرتبه بالاتری اداره می‌کنند، اگر اشتباه اینها را ترمیم کنند این طور نیست که مثلاً نظام به هم بخورد.

عدم تلازم خضوع فرشتگان در سجده بر آدم با شریعت داشتن آنها

پرسش: اینکه خداوند بر اینها امر کرده بر حضرت آدم سجده کنند، آیا اینها اختیار داشتند که سجده کنند یا نکنند؟

پاسخ: در این جا يك «تمثلی» است، جریان فرشته‌ها و خلقت حضرت آدم و خضوع فرشته‌ها و تمرد شیطان و خروج حضرت آدم از بهشت بحث مبسوط خاص خودش را دارد که در سوره مبارکه «بقره» گذشت؛ در آن جا و آن عالم اصلاً عالم تکلیف بود یا اینکه برابر آیه سوره «بقره» و سوره «طه» اصلاً عالم شریعت نبود، عالم تکلیف نبود، امر و نهی تشریعی نبود، ذات اقدس الهی به حضرت آدم فرمود از بهشت بیرون بروید، بروید زمین ﴿اهْبِطَا

۳۴. سوره شعراء، آیه ۱۰۷.

۳۵. سوره تکویر، آیه ۲۱.

مِنْهَا جَمِيعاً»^{۳۶} که از آن به بعد ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى﴾^{۳۷} و مانند آن؛ اصلاً شریعتی نبود، آن‌جا را باید انسان آسمانی شود و آسمانی معنا کند، وقتی شریعت نباشد، امر و نهی‌اش تشریعی نیست، حرمت و تحریم و تنزیه آن تشریعی نیست؛ چه در سوره «طه» و چه در سوره «بقره» به صورت شفاف فرمود بروید بر روی زمین، اگر دینی آمد برابر دین باید عمل کرد و گرنه جهنم است ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ﴾ در سوره «بقره» و ﴿مَنِ اتَّبَعَ﴾ در سوره «طه»، شریعت از آن به بعد آمده است. بنابراین ما فکر را باید از محدوده شریعت بیاوریم بیرون، تحریم و تنزیه و واجب و مستحب و حرام و مکروه و مباح از این پنج منطقه باید بیاوریم بیرون، آسمانی شویم و آسمانی فکر کنیم تا مسئله بهشت و خروج حضرت آدم از بهشت و اینها برای ما حل شود؛ این سخنان آن بزرگوار است، تشریع هم این است و تلازمی هم بین عدم عصیان و شریعت نیست، چه اینکه تلازمی هم بین عصمت و شریعت در کار نیست.

ناقصی تفسیر بعضی از آیات با روایات مرسل

بنابراین اگر يك وقت روایتی آمده صحیح و معتبر بود که فرشته‌ای گناه کرده ما دلیلی بر رد نداریم، لکن از سابق نزد طلبه‌ها مرسوم بود و در نزد ماها هم که این بحث‌های طلبگی داشتیم این رسم بود؛ مثلاً کسی می‌گفت اینکه به درد ناخن‌گیری نمی‌خورد، این به درد ناخن‌گیری نمی‌خورد از همین‌جا ناشی می‌شد که در ایام هفته يك روز بالأخره مستحب است انسان ناخن خود را بگیرد و در روایات قطع وحی هم دارد که به وجود مبارك پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردند مدتی وحی نیامده! فرمود چگونه وحی بیاید در حالی که شما «تقلیم اظفار»^{۳۸} نمی‌کنید و ناخن‌هایتان را نمی‌گیرید؛ یعنی نظافت ندارید، طهارت ندارید، این نظافت نداشتن باعث سلب بسیاری از برکات بود. غرض این است که روز پنج‌شنبه مستحب است انسان ناخن بگیرد یا روز جمعه؟ بعضی از آقایان

۳۶. سوره طه، آیه ۱۲۳.

۳۷. سوره بقره، آیه ۳۸؛ سوره طه، آیه ۱۲۳.

۳۸. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۶، ص ۴۹۲؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ احْتَبَسَ الْوَحْيُ عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) فَقِيلَ لَهُ احْتَبَسَ الْوَحْيُ عَنْكَ فَقَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) وَ كَيْفَ لَا يَحْتَبِسُ وَ أَنْتُمْ لَا تَقْلُمُونَ أَظْفَارَكُمْ وَ لَا تَتَّقُونَ رَوَاجِبَكُمْ».

احتیاط می‌کردند يك مقدار از ناخن را روز پنج‌شنبه و يك مقدار را روز جمعه می‌گرفتند تا به هر دو ثواب برسند. يك وقت است کسی برابر حدیث «مَنْ بَلَغَ»^۱ می‌گوید که مثلاً شایسته است روز جمعه یا پنج‌شنبه ناخن بگیرند؛ اما اما اگر بخواهد فتوا بدهد، در فتوا روایت باید معتبر باشد، اگر کسی می‌خواست فتوا بدهد این طلبه دیگر می‌گفت این به درد ناخن‌گیری روز پنج‌شنبه نمی‌خورد، برای اینکه سند ندارد و معتبر نیست؛ این رسم بود که می‌گفتند به درد ناخن‌گیری نمی‌خورد، الآن متأسفانه وقتی شما وارد این کتاب شریف نورالثقلین می‌شوید، البرهان می‌شوید هر روایت مرسلی که به چشم خورد آیه را ما بر آن حمل می‌کنیم، مگر می‌شود آیه قرآن را با مراسلات معنا کرد؟! درباره فرشته‌ها با مراسلات معنا کرد؟! حوزه هم الآن همین‌طور است، اگر کسی واقعاً بخواهد فتوا بدهد که روز پنج‌شنبه مستحب است ناخن‌گیری یا روز جمعه، جرأت می‌خواهد، روایت باید معتبر باشد؛ يك وقت با حدیث «مَنْ بَلَغَ» می‌خواهید معنا کنید بله آن راه دیگری است، اما اگر بخواهید فتوا بدهید که پنج‌شنبه مستحب است، این روایت باید صحیح باشد یا موثق. این حرف طلبگی بود که می‌گفتند این به درد ناخن‌گیری نمی‌خورد؛ حالا شما همین که در روایت، روایت مرسلی را نقل کردند فوراً آیه را برابر این معنا می‌کنید. ما از نظر رجال و درایه کمبود جدی داریم، در روایات تفسیری که - ان شاء الله - باید کار شود، در مقتل باید کار شود، در اخلاق باید کار شود، در سیره باید کار شود، در تاریخ باید کار شود. خدا این بزرگان را با انبیا و اولیا محشور کند که خیلی خدمت کردند، واقعاً درباره فقه الان اگر کسی بخواهد بررسی کند که این روایتی که صاحب وسائل نقل کرده و این راوی معتبر است یا نه؟ خیلی سخت نیست. همین کار باید درباره رجال روایات تفسیری شود، مقتل شود، تاریخ شود، سیره شود وگرنه همین که به روایت مرسله رسیدیم آیه را به آن معنا کنیم؛ خیلی جرأت می‌خواهد که آیه را با يك روایت مرسل معنا کنیم.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۲، ص ۸۷؛ «سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَقُولُ مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ فَعَمِلَ ذَلِكَ الْعَمَلَ الْتِمَسَ ذَلِكَ الثَّوَابَ أُوتِيَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ».